

## غبن طرفینی

دکتر ناهید جوانمردی \*

### چکیده

غبن در لغت به معنای خدعه و مفهوم حقوقی آن در عقد، زیانی است که بر اثر وقوع معامله به سبب تفاوت در ارزش دو عوض به یکی از طرفین متوجه می‌شود. پس، جوهر غبن را باید در عدم تعادل بین عوضین در زمان معامله دانست. از جمله مبانی این خیار، قاعده «لاضرر» و آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِآلَاءِ أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» و حدیث مربوط به «تلفی رکیبان» است که به هر یک از طرفین عقد که از آن متضرر شوند، اختیار فسخ معامله را می‌دهد. نوشته‌های حقوقی موجود به پیروی از قانون مدنی، در یک معامله واحد، تنها یکی از دو طرف را مغبون می‌شمارند و اشاره‌ای به امکان وجود غبن دو جانبه در یک معامله نکرده‌اند. لیکن در فقه، بر مبنای کلام مشهور صاحب شرح لمعه: «والمغبون اما البایع اوالمشتری او ما»، این فرض بین فقها مطرح شده و صور گوناگون آن مورد بحث قرار گرفته است. مقاله حاضر، چکیده این مباحث و نتیجه طرح فرضهای مختلف غبن دو جانبه است.

### واژه‌های کلیدی:

غبن، خیار، فسخ، عقد، معامله، بایع، مشتری، معوض

## مقدمه

خیار اسم مصدر اختیار، و توانایی است جهت برهم زدن عقد<sup>۱</sup> که به آن خیار فسخ هم گفته شده و ویژه منحل کردن عقود لازم است. از آنجا که اصل، لزوم قراردادهاست (اصاله اللزوم)<sup>۲</sup>، خیار که نوعی ایقاع و نیازمند اعمال یک اراده است را باید استثنایی بر این اصل شمرده و هدف از بنای آن را جبران ضرر ناشی از معامله دانست. یکی از این خیارات، خیار غبن است که در جهت دفع ضرر از مغبون وضع شده است.<sup>۳</sup>

در این مختصر، بدون ورود در شرح تفصیلی احکام و مستندات خیار غبن، کوششی در جهت تبیین این مسأله شده است که: آیا «غبن طرفینی» اصولاً امکان دارد؟ و اگر پاسخ مثبت باشد به چه صورت؟ و اگر پاسخ منفی است، به چه استدلالی؟ لذا، این گفتار مجمل به دو قسمت متمایز تقسیم شده است: در قسمت اول، کلیاتی در خصوص خیار غبن، شامل تعریف، مبانی و مستندات و اقسام و قلمرو این خیار به طور خلاصه بیان می‌شود. سپس در قسمت دوم، با طرح فروضی که شبهه وجود غبن دو طرفه را تقویت می‌کند، به اصل هدف این گفتار پرداخته و سعی در یافتن پاسخ این مسأله نموده‌ایم و بالاخره با جمع‌بندی، این گفتار مختصر را به پایان می‌بریم.

## قسمت اول: کلیات

همان گونه که در مقدمه اشاره شد، اصل در قرارداددن به طور اعم و در بیع به معنای اخص، لزوم آن است که غالب فقها به تبعیت از نظر علامه در قواعد و تذکره<sup>۴</sup>، بیع را با

۱. شیخ مرتضی انصاری، مکاسب، چاپ سنگی، ص ۲۱۴: "الخيار لغة اسم مصدر من الاختيار غلب في كلمات جماعه من المتأخرين في ملك فسخ العقد".

۲. همان کتاب، ص ۸۵ باب معاطات و ص ۲۱۴ و ۲۱۵. باب خیارات؛ مرحوم محمد سنگلجی، ضوابط معاملات و کلیات عقود و القامات، ص ۱۲۲.

۳. بعضی از خیارات به اراده طرفین عقد ایجاد می‌شود و بعضی دیگر را شارع پیش‌بینی نموده است. غبن از جمله خیاراتی است که در گروه دوم قرار می‌گیرد. شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، ص ۲۱۵: "و المراد بالخيار في المعطوف عليه ما كان ثابتاً باصل الشرع او يجعل المتعاقدين".

۴. شیخ مرتضی انصاری، همان مرجع، ص ۲۱۴: "...ذكر غير واحد تبعاً للعلامه في كتبه الاصل في البيع اللزوم...".

استدلالاتی که خواهد آمد، لازم دانسته و برآند که پس از انتقال مالکیت به وسیله عقد بیع، بقاء آن در مالکیت مالک جدید استصحاب می‌گردد به نحوی که مالک فعلی، قادر به هر گونه دخل و تصرفی در مبیع می‌باشد.<sup>۵</sup>

در جهت اثبات الزام آور بودن بیع، فقها به آیات شریفه‌ای نظیر: «احل الله البيع» و «لا تأكلوا اموالکم بینکم بالباطل...» و «یا ایها الذین اوفوا بالعقود» و احادیثی نظیر «البیعان بالخیار ما لم یفترقا» و «الناس مسلطون علی اموالهم» و «لا یحل مال امری الا عن طیب نفسه» و «المؤمنون عند شروطهم» و استصحاب<sup>۶</sup> استناد می‌نمایند.<sup>۷</sup>

معهدا، در صورتی که یکی از طرفین معامله به علت وجود اختلاف فاحش بین قیمت حقیقی مال موضوع معامله با قیمت توافق شده در عقد، مغبون شود، انحراف از اصل مذکور (اصاله‌اللزوم)، جایز بوده و با توسل به خیار غبن، حق بر هم زدن آن را خواهد داشت.

### الف) تعریف غبن

معنای لغوی غبن خدعه و نیرنگ در معامله (خدیعه) است<sup>۸</sup> و در اصطلاح فقیهان، تملیک مال است به زیادتر از قیمت آن در صورت جهل طرف دیگر، که تملیک کننده را غابن و طرف وی را مغبون می‌نامند، یا ممکن است که اصلاً خدعه و نیرنگی در کار نبوده و هر دو

۵. همان مرجع «... قال فی التذکره الاصل فی البیع اللزوم لأن وضعه مفید النقل الملک و الاصل استصحاب و العرض تبکن کل متعاقدين من التعرف فیما صار الله و آتما یتیم باللزوم...».

۶. همان کتاب، صفحات ۲۱۵ و ۲۱۶ در خیارات و ۸۵ در معاطات.

۷. برای دیدن توضیح بیشتر در این خصوص، رک: دکتر ابوالقاسم گرجی، پلی کبی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران صفحات ۴۱ تا ۴۵؛ به نظر ایشان تمسک به آیه «لا تأکلوا اموالکم...» جهت اثبات لزوم بیع بلا اشکال است.

۸. لغت‌نامه دهخدا، شیخ مرتضی انصاری، همان مرجع، ص ۲۳۴ شهید ثانی: شرح لمعه، ج ۳، ص ۴۶۳.

طرف جاهل به قیمت حقیقی مبیع باشد،<sup>۹</sup> که در هر حال، صورت فاحش بودن غبن در لحظه معامله، مغبون جاهل (اعم از اینکه خریدار باشد یا فروشنده) اختیار فسخ خواهد داشت.<sup>۱۰</sup> ملاک فاحش بودن غبن نیز زیاده فروختن یا زیاده خریدن به آن مقداری است که معمولاً مردم نسبت به آن مسامحه نمی‌کنند و الاً وجود تفاوت اندک بین قیمت بازار و قیمت مورد معامله را نباید مصداق غبن دانست.<sup>۱۱</sup>

### ب) مبانی و مستندات اختیار غبن

در خصوص اختیار غبن، نص صریحی در قرآن و اخبار دیده نمی‌شود،<sup>۱۲</sup> بعکس بعضی از فقها، مثل اسکافی و محقق اول، وجود چنین خیاری را در معاملات انکار کرده‌اند.<sup>۱۳</sup> ولی فقهای متأخر با استناد به سایر احکام و قواعد عمومی وجود آن را پذیرفته و تأکید نموده‌اند.<sup>۱۴</sup> از جمله استدلالاتی که در جهت ثبوت اختیار غبن شده عبارتست از:

۱) اجماع: به نظر صاحب مکاسب مهمترین دلیل این خیار اجماع است که توسط شهرت محقق نقل و تأیید شده است.<sup>۱۵</sup>

۹. شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، ص ۲۳۴: «... و هو فی اصطلاح الفقهاء تملیک مال بما یزید علی قیمه مع جهل الآخر و تسمیه المملک غائباً و الآخر مغبوناً مع انه قد لایکون خدع اصلاً کما لو کانا جاهلین».
۱۰. محقق اول، نجم‌الدین جعفر بن حسن حلی، المختصر النافع، ص ۱۲۱: «خیار الغبن و مع ثبوته وقت العقه بما لایغابن فیهِ غالباً و جهاله المغبون یثبت له الخیار فی الفسخ و الامضاء» / شهید اول، اللغه الدمشقیه: ص ۱۱۹: «خیار الغبن: و هو ثابت مع الجهاله اذا کان بما لایغابن به غالباً...».
۱۱. شیخ مرتضی انصاری، همان مرجع، ص ۲۳۶.
۱۲. دکتر ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، جلد پنجم، ص ۹۷۳.
۱۳. شیخ مرتضی انصاری، همان منبع، ص ۲۳۴: «... حکمی عن الاسکافی و هو شاذ...» / برای دیدن دلایل محقق در تذکره رک: مکاسب، ص ۲۳۴: «و استدلال فی التذکره علی هذا الخیار بقوله...».
۱۴. شیخ یوسف بحرانی، حدائق، جلد ۱۹ ص ۴۰: شیخ طوسی: المبسوط، جلد دوم، ص ۱۶۰، همان نویسنده، خلاف، جلد دوم، ص ۱۹.
۱۵. شیخ مرتضی انصاری، همان منبع، ص ۲۳۵: «... فلا دلالة فالفعهده فی المسئلة الاجماع المحکی المعترض بالشهره المحققه...».

۲) روایت مربوط به « تلقی رکبان »: برابر این روایت، در زمان پیامبر (ص)، معامله گران قبل از ورود کاروانها به شهر و آگاهی از قیمت واقعی کالاها به استقبال ایشان رفته و بسا استفاده از جهل آنان نسبت به قیمتها، با کاروانیان معامله می کردند و چون این معاملات موجب غبن فروشندگان می شد، پیامبر به ایشان اختیار فسخ معامله می داد.<sup>۱۶</sup>

۳) قاعده لاضرر: می دانیم که این قاعده ثانویه است و حکم ضرری اولیه را نفی می کند؛ بنابراین، در ما نحن فیه، حکم اولی لزوم قرارداد است، اما در معامله غبنی، اگر معتقد به لزوم آن و عدم اختیار مغبون به فسخ باشیم، موجب ضرر وی خواهد بود و چون حکم ضرری در اسلام وجود ندارد، پس قاعده ثانوی لاضرر حکم ضرری اولیه را، که همان الزام آور بودن عقد غبنی است، از میان می برد.<sup>۱۷</sup>

اما گفته شده است که حدیث نفی ضرر هرچند لزوم عقد را از میان می برد، ولی ملازمه با ایجاد خیار فسخ برای مغبون ندارد، بلکه تنها وی را از اجرای عقد ضرری معاف می نماید.<sup>۱۸</sup> اما در مقابل استدلال شده است که اقتضای قاعده لاضرر رفع حکم ضرری است و در ما نحن فیه « لزوم » عقد است که ایجاد ضرر می کند، پس با از میان برداشتن آن، خود به خود اختیار فسخ برای مغبون ایجاد می گردد.<sup>۱۹</sup>

۱۶. شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، ص ۲۳۵: «... و استدلال ایضاً فی التذکره بانّ النبی قد اثبت الخیار فی تلقی الرکبان...»، علامه حلی، قواعد، کتاب بیع: «... تلقی الرکبان مکروه علی رأی و هو الخروج الی الراكب القاصد الی بلد للشراء منهم من غیر شعور منهم بسعر البلد و يتعقد و مع الغبن فاحش يتخیر المغبون علی رأی».

۱۷. شیخ انصاری، همان مرجع: «... ان اللزوم مثل هذا البيع و عدم تسلط المغبون علی فسخه ضرر علیه و اضرار به فیکون متقیاً فحاصل الراویه ان الشارع لم یحکم بحکم یكون فیه الضرر و لم یسوّح اضرار المسلمین بعضهم بعضاً...»؛ شیخ طوسی، خلاف، ج ۲، ص ۱۹، علامه حلی، تذکره، ج اول، خیار غبن، شهید ثانی، شرح لمعه، ج اول، باب متاجر، ص ۲۸۵، همان نویسنده، مسالک، ج اول، ص ۱۷۹، مرحوم سیدحسن امامی، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۴۹۷، محمد بروجردی عبده، حقوق مدنی، ص ۲۴۶.

۱۸. حدیث نفی الضرر و ان لم یدل علی الخیار، لیکن دلّ علی عدم الوجوب الوفاً بالعقد الضرری و عدم لزومه...: آخوند ملاکاظم خراسانی، حاشیه بر مکاسب، ص ۱۸۹.

۱۹. سیدمحمد کاظم طباطبائی، حاشیه بر مکاسب، ص ۷۶.

۴) آیه شریفه « لا تأكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجاره عن تراض منکم »: بعضی از فقها جهت اثبات خیار غبن به قسمت دوم این آیه: (الا ان تكون...) استناد کرده و معتقدند که<sup>۲۰</sup> دلیل رضایت مغبون به معامله غبنی، تصور دریافت عوض متعادل است در برابر آنچه به طرف معامله تسلیم می کند و اگر چنین عوضی دریافت نکند، پس معامله مزبور مصداق تجارت بدون تراضی است.<sup>۲۱</sup>

اما در مقابل ایراد گرفته شده که در این صورت، این معامله باطل است نه قابل فسخ، پس موجبی برای بحث از خیار غبن وجود ندارد. شیخ انصاری در مقام پاسخ به این ایراد می گوید: اگر عوض معامله نامتعادل باشد، در حکم این است که وصفی از اوصاف معامله مفقود باشد، و فقدان این وصف ایجاد خیار فسخ می کند نه بطلان معامله؛<sup>۲۲</sup> به علاوه، برای فرار از این اشکال بهتر است به جای استدلال به قسمت دوم آیه، به بخش اول آن یعنی: « لا تأكلوا اموالکم... » متوسل شویم و بگوییم که اگر مغبون نتواند با فسخ معامله را از بین ببرد، آنوقت مصداق اکل مال غیر بباطل خواهد بود.<sup>۲۳</sup>

بعضی نیز معتقدند که برای تحقق اکل مال به باطل باید به هر دو قسمت این آیه شریفه استناد شود و نتیجه می گیرند که فقدان رضایت مغبون، معامله را باطل و رضایت وی، آن را صحیح می نماید.<sup>۲۴</sup>

۲۰. علامه حلی، همان مرجع، «... و قوله تعالى، الا ان تكون تجاره عن تراض منکم و معلوم ان المغبون لو عرف الحال لم يرض...».

۲۱. شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، ص ۲۳۴. «... و استدل فی التذکره علی هذا الخیار بقوله تعالى الا ان تكون تجاره عن تراض منکم. قال و معلوم ان المغبون لو عرف لم يرون...».

۲۲. «... لکن لما کان المفقود صفة من صفات المبیع لم یکن تبیین ففده کاشفا عن بطلان البیع بل کان کسائر الصفات المقصود التي لا یوجب تبیین ففدها الا الخیار...»، همان مرجع.

۲۳. همان مرجع.

۲۴. میرزای نائینی، منیه الطالب، جلد دوم، ص ۸۵.

## ج) قلمرو غبن

نظریه غبن برای جبران زیان ناروایی است که در نتیجه عدم تعادل بین دو عوض معامله حاصل می‌گردد، لذا ظاهراً نباید آن را مختص بیع پنداشت، بلکه باید آن را به عموم معاملات معوض انتفاعی تسری دهیم.<sup>۲۵</sup>

صاحب مکاسب به نقل از محقق ثانی در جامع المقاصد، این نظریه را در خصوص عقد اجاره نیز جاری می‌داند.<sup>۲۶</sup> پس در هر عقدی که وجود تعادل بین دو عوض لازم و عقد مزبور انتفاعی باشد، در تسری این نظریه اشکالی وجود ندارد. بعکس، عقد غیر معوض و یا عقود معوض رایگان و مسامحه‌ای را که طرفین به زیاد یا نقص دو عوض چندان التفاتی ندارند نباید مشمول قاعده دانست، مثل صلحی که در مقام رفع تنازع واقع می‌گردد،<sup>۲۷</sup> زیرا هدف از انعقاد چنین عقدی، قطع منازعه است و عقلاً باید لازم و غیر قابل فسخ باشد، در نتیجه در صلح معوض و صلحی که قبل از ثبوت دعوی در جهت اسقاط آن واقع می‌گردد، قاعده غبن را باید جاری دانست؛<sup>۲۸</sup> زیرا قاعده نفی ضرر قاعده‌ای عام است و مواردی که از آن استثناء می‌شود باید در فتاوی آمده باشد، مثل موردی که کسی عالماً به ضرر خود اقدام نماید.<sup>۲۹</sup>

## قسمت دوم: غبن دو جانبه

به نظر غالب فقها<sup>۳۰</sup>، مغبون یا بایع است یا مشتری و تصور اینکه در بیع واحد هر دو طرف مغبون باشند محال به نظر می‌رسد، زیرا اگر مال به کمتر از قیمت رایج در بازار به فروش

۲۵. شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، «...الظاهر ثبوت خیار الغبن فی کل معاوضه مالیه...»، ص ۲۴۲.

۲۶. همان مرجع، «...و عن اجاره جامع المقاصد جریانه فیها مستندا الی انه من توابع المعاوضات.»

۲۷. همان مرجع، «...حکمی عن المذهب الباری عدم جریانه فی الصلح و لعله لكون الفرض الاصلی فیہ قطع المنازعه فلا یشرع فیہ الفسخ...»

۲۸. همان مرجع، «...و فی غایه المرام التفصیل بین الصلح الواقع علی وجه المعاوضه فیجری فیہ و بین الواقع علی اسقاط دعوی قبل ثبوتها...»

۲۹. همان کتاب: «...و حدیث نفی الضرر عام لم یخرج منه الا ما استثنی فی الفتاوی من صوره الاقدام علی الضرر عالماً به...»

۳۰. همان کتاب: ص ۲۳۷، ملا احمد تونی معروف به فاضل تونی، حاشیه بر شرح لمعه.

رود، بایع مغبون است و اگر به بیشتر از آن خریداری گردد مشتری مغبون است و چون محال است که مبیعی در آن واحد هم گران‌تر از قیمت بازار باشد و هم ارزان‌تر از آن، پس معقول نیست که هر دو طرف را مغبون بدانیم و در این خصوص تفاوتی ندارد که ثمن و مضمن پول و جنس باشد یا هر دو جنس باشد.<sup>۳۱</sup>

لیکن شهید ثانی هم در شرح لمعه و هم در مسالک بر آن است که مغبون می‌تواند یا بایع باشد یا مشتری و یا هر دوی آنها<sup>۳۲</sup> و به عبارت دیگر، غبن طرفینی در معامله واحد را ممکن دانسته. از طرف دیگر، بعضی از فقهای متأخر نیز با ذکر مواردی، امکان وجود آن‌را تقویت نموده‌اند. هر چند که در تمام فرض‌های نقل شده با اشکال و ایراداتی از جانب حاشیه نویسان بر شرح لمعه و فقهای دیگر روبرو بوده‌اند. در ذیل، فرض‌های گوناگونی را که در مقام اثبات امکان دو طرفه لبان غبن از جانب طرفداران این فرضیه مطرح شده‌اند و انتقادات وارد بر آنها را بیان و در پایان، موضع قانون مدنی ایران را در این خصوص بررسی خواهیم نمود:

### فرض اول

همان‌طور که اشاره شد، احتمال غبن طرفینی را شهید ثانی در شرح لمعه و مسالک پیش‌بینی نموده‌اند<sup>۳۳</sup> به همین لحاظ، محقق قمی در جامع الشتات، در پاسخ به سؤالی که در خصوص عبارت شهید در شرح لمعه مطرح گردیده اظهار داشته که غبن دو طرفه امکان دارد و در مقام ارائه مثال، به موردی اشاره می‌کند که به موجب آن، اگر بایع متاعی را به

۳۱. قد عرف ان الغبن فی طرف البایع انما یکون اذا باع باقل من القیمه السوquیه و فی طرف مشتری اذا اشتری با زید منها و لا یتفاوت الحال بکون الثمن و المضمن من الائمان او العرض او احدهما من الاخر من الاخر، فلا یتعقل کونها مغبونین و الا لزم کون المضمن اقل فی القیمه السوquیه و اکثر منها، و هو محال، ملا احمد تونی، حاشیه بر مکاسب، نقل از جامع الشتات، محقق قمی، جلد دوم، ص ۵۹.

۳۲. و المغبون اما البایع او مشتری او هما ...».

۳۳. میرزا ابوالقاسم قمی، معروف به محقق قمی، جامع الشتات، جلد دوم، ص ۵۹ و ۶۰، و شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، ص ۲۳۷.



چهار تومان بفروشد. بنابراینکه، مشتری درمقابل، هشت دینار به وی بپردازد و مشتری معتقد باشد که هشت دیناری که می‌دهد چهار تومان ارزش دارد، سپس روشن شود که متاع، در واقع پنج تومان می‌ارزیده است، ولی دینارها مساوی پنج تومان منهای یک پنجم، یعنی چهل و هشت قران ارزش دارند، در این صورت، از یک طرف بایع مغبون است، زیرا ثمن دریافتی کمتر از بهای متداول مبیع در بازار (یعنی پنج تومان) است. به عبارت روشن‌تر بایع به میزان دو قران مغبون شده است. از طرف دیگر، مشتری نیز مغبون است، زیرا دینارها در بازار بیشتر از چهار تومان ارزش داشته، نتیجه آنکه: بایع در اصل بیع مغبون است و مشتری در آنچه بدان ملتزم شده بوده، یعنی دادن دینارها به جای ثمن، و نه در اصل بیع.

انتقاد: بر این فرض ایراد شده است که: این بیع مشروط است و باید با شرط موجود در آن در نظر گرفته شود؛ شرط در این بیع، این است که مشتری به عنوان ثمن، به جای چهار تومان، هشت دینار بدهد و کل آنچه به بایع رسیده به جای پنج تومان (قیمت حقیقی کالا)، چهل و هشت قران بوده است. پس این بایع است که به میزان دو قران مغبون شده، ولی آنچه به مشتری رسیده متاعی است که پنج تومان می‌ارزد، در حالی که آن را به چهار تومان خریده (هرچند که به جای چهار تومان هشت دینار پرداخته است و دینارها معادل چهل و هشت قران در آمده‌اند).

پس در هر حال، مشتری مغبون نشده، زیرا به اندازه دو قران کمتر خریده است. نتیجه آنکه در این فرض، هر دو طرف معامله را نمی‌توان مغبون شمرد.

بعضی‌ها گفته‌اند<sup>۳۳</sup> که این بیع شامل دو معامله مستقل است: یکی اصل معامله و یکی شرط مندرج در آن. در این صورت نیز باز نمی‌توان هر دو طرف را مغبون دانست، زیرا در معامله اول (بیع) بایع متاع پنج تومانی را به چهار تومان فروخته، پس فقط اوست که مغبون شده است، نه مشتری. در معامله دوم (شرط) مشتری به جای چهار تومان، هشت دینار داده که بعداً معلوم شده ارزش آن نیز بیش از چهار تومان بوده است، اینجا هم فقط مشتری مغبون

است نه بائع؛ پس در هیچ یک از این دو معامله مستقل، در آن واحد هر دو طرف مغبون نشده‌اند.

### فرض دوم

اگر دو چیز را در یک عقد با دو قیمت متفاوت بفروشیم (مثلاً یک قبا‌ی هشتصد تومانی به علاوه یک عبا‌ی پانصد تومانی)، سپس کشف شود که قیمت قبا کمتر و قیمت عبا بیشتر از مبلغی بوده که معامله شده است، در این صورت بائع نسبت به فروش قبا و مشتری نسبت به خرید عبا مغبون شده‌اند، پس در این بیع واحد، هر دو طرف معامله مغبون شده‌اند.<sup>۳۵</sup>

انتقاد: استدلال مطرح شده برای اثبات غبن دو طرفه در این فرض، مثل استدلالی که در فرض قبلی شده بود، ضعیف و غیر قابل استناد است، زیرا:

اولاً باید دید در فرضی که قیمت قبا عادلانه بوده و فقط قیمت عبا زائد بر ارزش حقیقی در بازار باشد، آیا مغبون می‌تواند فقط نسبت به مبیعی که مغبون شده بیع را فسخ کند یا اینکه ناچار از فسخ کل معامله است؟

برای پاسخ به این سؤال باید ببینیم که آیا تفکیک بین این دو بیع جایز است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان گفت که قسمتی از ثمن در مقابل یکی از دو مبیع و قسمتی دیگر در برابر مبیع دوم قرار گرفته و بنابراین طبق قاعده فقهی انحلال می‌توان بیع واحد را به دو عقد منحل نمود؟ اگر چنین تفکیکی جایز باشد، ما در مقابل دو معامله مستقل قرار داریم که هر کدام از طرفین در یکی از این دو، مغبون شده‌اند: بائع در یکی و خریدار در دیگری<sup>۳۶</sup>، اما باید دانست که این فرض، خارج از مسئله طرح شده است، زیرا فرض ما مبتنی بر غبن هر دو طرف معامله، ضمن عقد واحد است نه در دو عقد متفاوت.

لیکن اگر تفکیک این دو معامله روا نباشد و هر دو در حکم عقد واحدی تلقی شوند باید دید که تفاوت بین ارزان بودن یکی از دو مبیع و گران‌تر بودن دیگری چه اندازه است؟

۳۵. همان مرجع.

۳۶. همان.

بدین شکل که اگر در مثال ما، قیمت قبا به جای هشتصد تومان، پانصد تومان باشد (سیصد تومان اختلاف) و قیمت عبا به جای پانصد تومان، هشتصد تومان باشد (سیصد تومان اختلاف)، در هر دو مورد تفاوت قیمت واقعی و قیمت معادله سیصد تومان است و می‌توان گفت گرانی یکی از دو مبیع با ارزانی دومی جبران شده و دیگر غبنی وجود ندارد. اما اگر میزان گرانی یکی و ارزانی دومی با هم متفاوت باشد، مثلاً قبا به جای هشتصد تومان پانصد تومان بیارزد و عبا به جای پانصد تومان، ششصد تومان قیمت داشته باشد، در این صورت تفاوت قیمت حقیقی و قیمت معامله شده قبا سیصد تومان و همین تفاوت در مورد عبا صد تومان است و این خریدار است که به میزان دوپست تومان مغبون شده است، پس باز هم در این معامله واحد، فقط یک نفر مغبون است نه دو نفر.

### فرض سوم

صاحب مکاسب، از قول علامه در قواعد، و شهید در لمعه، فرضی را بیان کرده<sup>۳۷</sup> که بر اساس آن می‌بایست غبن را نه به معنای اصطلاحی و خاص، بلکه در معنای عام آن به کار ببریم، مثلاً مبیع با آن چیزی که هنگام عقد مشاهده شده تفاوت داشته باشد، یعنی بر خلاف توصیف درآید، یا پس از عقد معلوم شود که وزن یا مقدار آن به همان ترتیبی نیست که هنگام عقد مقرر بوده؛ در این صورت امکان تصور غبن هر دو طرف معامله وجود دارد بدین شکل که:

به نظر علامه و شهید ثانی، اگر مبیع یا ثمن به خلاف شرط یا وصف موصوف یا خلاف آنچه که روایت شده درآید، می‌توان ادعای غبن نمود، زیرا غبن معنای عام دارد و صدور مذکور نیز از جمله مصادیق غبن در معنای عام آن است.<sup>۳۸</sup> مثل اینکه ضمن عقد بیع، گوسفندی به شرط چاق بودن به قیمت بیست هزار تومان معامله شود و سپس معلوم گردد که گوسفند لاغر بوده قیمت واقعی آن در بازار نیز سی هزار تومان است، در این صورت

۳۷. همان.

۳۸. همان.

مشتری مغبون شده چون گوسفند لاغر از آب درآمده و بایع مغبون است چون به کمتر از قیمت بازار معامله کرده است. یا اینکه بیست کیلو برنج از قسار کیلویی دویست تومان معامله شود و سپس معلوم گردد که کل برنجهای هجده کیلو بوده (غبن مشتری) و قیمت آن در بازار از قرار کیلویی دویست و پنجاه تومان است (غبن بایع) و الی آخر.

**انتقاد:** صاحب مکاسب معتقد است که اگر غبن در معنای عام قابل تصور باشد، این فرض صحیح و مصادق خوبی برای نشان دادن غبن دو طرفه است. ولی واقعیت این است که منظور شهید و علامه، غبن در معنای خاص و اصطلاحی آن بوده، یعنی غبن در قیمت معامله و نه در معنای عام آن، یعنی در وزن یا وصف مبیع؛ لذا در این فرض هم فقط یک نفر ممکن است مغبون باشد نه هر دو طرف.

#### فرض چهارم

در این فرض، طرفین عقد به هنگام انعقاد آن در دو مکان مختلف هستند و قیمت مبیع در هر یک از این دو مکان با یکدیگر متفاوت است. مثل اینکه متاع مورد نظر به قیمتی معامله شود که کمتر از قیمت متداول آن در شهر بایع و بیشتر از بهای رایج آن در شهر خریدار باشد (یعنی به قیمت متوسط)، در این صورت هر دو طرف معامله را باید مغبون شمرد.

**انتقاد:** این فرض را هم نمی‌توان از مصادیق غبن دو طرفه به شمار آورد؛ زیرا مبیع در محل واحد یک قیمت بیشتر ندارد و در مثال یادشده، اگر عقد در شهر بایع بسته شده باشد، پس فقط بایع مغبون است نه هر دو طرف، زیرا در زمان عقد و در مکان انعقاد بیع، فقط قیمت همان مکان مطرح است و در این مثال فقط بایع است که دچار غبن شده و مبیع را به کمتر از قیمت رایج شهر خودش فروخته و مشتری اگر در همان شهر محل وقوع عقد بماند، نه تنها مغبون نشده، بعکس منفعت هم برده، پس اگر متاع را پس از عقد به شهر خودش حمل کند و در آنجا قیمت متاع نازل‌تر باشد، نمی‌تواند ادعای غبن نماید، زیرا ملاک، قیمت حین العقد است نه بعد از آن، نتیجه آنکه این هم غبن دو طرفه نیست.

## فرض پنجم

شیخ انصاری فرض دیگری را از مفتاح الکرامه نقل می‌کند<sup>۳۸</sup> که بر اساس آن غبن دو طرفه ممکن است. بنا بر این فرض، یک طرف معامله، توپ پارچه‌ای را در عوض دریافت یک اسب می‌فروشد، با این گمان که قیمت پارچه معادل قیمت اسب است، ولی بعد از عقد، هر دو طرف مدعی می‌شوند که آنچه گرفته‌اند به اندازه آنچه که داده‌اند ارزش ندارد، پس در این معامله هر دو مغبون هستند و از طرف دیگر چون امکان رجوع به خسره و کارشناس هم وجود ندارد تا قیمت عوضین معامله را تقویم نماید، پس هر دو طرف باید قسم بخورند و اگر چنین کردند غبن هر دو ثابت و اختیار فسخ معامله برای هر دو طرف پیدا می‌شود.

**انتقاد:** بر این فرض هم ایراد گرفته شده که مغبون باید قسم بخورد و اگر هر دو طرف ادعای غبن دارند، پس هر دو باید قسم بخورند که متاع طرف مقابل به اندازه متاع خودشان ارزش ندارد؛ در این صورت، قول هیچکدام ثابت نشده و بنا بر این غبن بر هیچکدام وارد نیست و اختیار فسخ معامله را ندارند؛ در نتیجه باید گفت که این هم غبن طرفینی محسوب نمی‌شود.

## فرض ششم

در این فرض، مبیع به قیمتی معامله شده که بایع مدعی است سه دو برابر آن می‌ارزیده و مشتری مدعی است که بیشتر نصف آن قیمت ارزش ندارد. در این فرض نیز خبره‌ای دز دسترس نیست تا بهای واقعی مبیع را برآورد نماید، پس باید غبن را برای هر دو نفر ثابت و اختیار فسخ معامله را برای هر دو طرف آائل شد، و این از مصادیق غبن طرفینی است.

**انتقاد:** در این مورد هم عینا مثل فرض قبلی ایراد گرفته شده است که چون هر دو طرف معامله خود را مغبون می‌دانند، پس در غیبت خبره، باید برای اثبات ادعای خود قسم بخورند

و اگر هر دو چنین کردند؛ غبن بر هیچکدام ثابت نشده و اختیار بر هم زدن معامله را نخواهند داشت.

### نتیجه گیری

خلاصه آنچه بیان شد این است که خیار غبن وسیله‌ای است برای برقرار تعادل تقریبی بین عوض و معوض معامله‌ای که در آن، یکی از طرفین، معادل آنچه تسلیم کرده دریافت نکرده است، ظاهر امر آن است که در یک معامله واحد، فقط یکی از طرفین می‌تواند نسبت به ارزش موضوع معامله فریب خورده باشد نه هر دو طرف.

با وجودی که غالب فقها در این امر متفق القولند، معذک، عبارت شهید ثانی در شرح لمعه و مسالک که غبن را یا در مورد مشتری، یا بایع، یا هر دوی آنها قابل تصور دانسته است، بعضی از فقها را بر آن داشته که تصور غبن در یک معامله طرفینی در یک معامله واحد را تقویت و مصادیقی نیز در جهت اثبات آن ارائه نمایند. صاحب مکاسب این فروض مختلف را نقل، و ایرادات مخالفان آن را نیز بیان کرده و سرانجام، تنها در فرض سوم، غبن دو طرفه را قابل تصور دانسته آن هم در صورتی که معنای خاص و اصطلاحی غبن (یعنی تفاوت فاحش قیمت مبیع هنگام معامله با قیمت بازار) را کنار گذاشته و به معنای عام آن تمسک جوئیم، یعنی معامله‌ای را از مصادیق غبن به شمار آوریم که در آن، یکی از دو عوض، خلاف اوصاف مذکور در عقد یا خلاف آنچه هنگام عقد مشاهده شده از آب درآید، همین طور، هنگامی که کشف شود یکی از دو عوض از لحاظ مقدار و وزن کمتر از میزان توافق شده است. لیکن به نظر می‌رسد که در این صورت نیز با وجود خیاراتی نظیر خیار رؤیت و خیار تخلف از وصف، نیازی به توسل به خیار غبن برای فسخ معامله نباشد، مگر اینکه دو خیار ذکر شده را هم از انواع خیار غبن بدانیم.

در هر حال ظاهر آن است که استدلالات موافقان غبن طرفینی چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. قانون مدنی ایران نیز در این خصوص ساکت است و هیچ گونه اشاره‌ای به احتمال وجود غبن طرفینی نکرده و این سکوت را می‌توان حمل بر تبعیت از نظر غالب نمود، بدین

معنا که غبن یا برای مشتری محقق می‌شود یا بایع، وجود آن در یک معامله واحدی برای هر دو طرف محال است.

## فهرست منابع

- ۱- اللمعة الدمشقية، محمد بن جمال الدين مكى العالمى، معروف به شهيد اول، ج ۱ و ۳.
- ۲- المبسوط، ابى جعفر بن محمد بن حسن بن على طوسى، معروف به شيخ طوسى، ج ۲.
- ۳- تذكرة الفقهاء، علامه حلى، كتاب بيع.
- ۴- جامع الشتات، حاج ميرزا ابوالقاسم جيلانى، معروف به ميرزاى قمى، مجموعه فتاوا، ج ۲.
- ۵- حاشيه المكاسب، سيد محمد كاظم طباطبايى يزدى.
- ۶- حاشيه بر بيع مكاسب، آخوند ملا محمد كاظم خراسانى.
- ۷- حدائق الناصر فى الاحكام العترة الظاهرة، شيخ يوسف بحراني، ج ۲.
- ۸- حقوق اسلامى (پلى كپى)، دكتور ابوالقاسم گرچى.
- ۹- حقوق مدنى، دكتور سيدحسن امام، ج ۱.
- ۱۰- حقوق مدنى، محمد بروجردى عبده.
- ۱۱- خلاف، ابى جعفر بن محمد بن حسن بن على طوسى، معروف به شيخ طوسى، ج ۲.
- ۱۲- روضه البهية فى شرح المعة الدمشقية، زين الدين بن نورالدين عاملسى، معروف به شهيد ثانى، ج ۱ و ۳.
- ۱۳- ضوابط معاملات و كليات عقود و ايقاعات، مرحوم سيد محمد سنگلجى.
- ۱۴- قواعد الاحكام، علامه حلى، كتاب بيع.
- ۱۵- قواعد عمومى قراردادها، دكتور ناصر كاتوزيان، ج ۵.
- ۱۶- لغت نامه دهخدا، مرحوم على اكبر دهخدا.
- ۱۷- مختصر النافع، محقق اول، معروف به محقق حلى.
- ۱۸- مسالك الافهام، شهيد ثانى (شرح بر شرايع محقق)، ج ۱.
- ۱۹- مكاسب، حاج شيخ مرتضى انصارى.
- ۲۰- منية الطالب، تقريرات ميرزا حسن نائينى (شرح بر مكاسب)، ج ۲.